

سیداسدالله اطهری*

امنیت خلیج فارس در قرن بیست و یکم

با توجه به اهمیت استراتژیکی منطقه خلیج فارس، کتابها و مقالات متفاوتی در این مورد نوشته شده است. با بررسی دقیق تر این مقالات به وضوح می توان مشاهده کرد که آینده خلیج فارس، دغدغه اصلی نویسندگان این موضوع است. به دلیل اهمیت موضوع، در اینجا به نقد سه کتاب: امنیت خلیج فارس در قرن بیست و یکم، خلیج فارس در یک هزاره و کتاب ائتلاف، اجبار و مصالحه: دیپلماسی بحرانهای خلیج فارس ۱۹۹۰-۱۹۹۱ می پردازیم.

۱. امنیت خلیج فارس در قرن بیست و یکم: این کتاب که توسط دیوید. ای. لانگ و کریستین کوک ویراستاری شده، در سال ۱۹۹۷ در ابوظبی توسط مرکز پژوهش و مطالعات استراتژیک امارات در ۲۷۸ صفحه منتشر شده است.

نویسندگانی که ۱۲ مقاله را در این کتاب جمع آوری کرده اند، با این نظر موافقت می کنند که تهدیدهای نظامی، حداقل در کوتاه مدت در کانون نگرانیهای مربوط به امنیت

* محقق علوم سیاسی و از محققین مقیم مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

منطقه‌ای خلیج فارس باقی خواهد ماند. با این همه، آنها اعتقاد دارند که در دراز مدت محتملاً هم توانایی‌ها و هم مقاصد نظامی تغییرات عمده‌ای خواهند کرد و این تغییرات در پاسخ به تغییرات احتمالی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خواهد بود که نقش مهمی در منطقه خلیج فارس بازی می‌کند. بدین ترتیب دورنمای امنیتی خلیج فارس، در قرن آینده، کمتر در بردارنده تهدیدات نظامی خارجی خاص و بیشتر حاوی مشکلات مرزی و جغرافیای سیاسی خواهد بود. همچنین توسعه اقتصادی، تغییرات اجتماعی و جمعیتی و مسائل بهداشتی جایگاه ویژه‌ای خواهند داشت. با این مقدمه که در متن آن دو ویراستار خلاصه‌ای از مقالات را ارائه کرده‌اند، کتاب به چهار بخش تقسیم شده است. بخش اول به مسئله تهدیدهای منطقه‌ای از ناحیه ایران و عراق ارتباط دارد که به ترتیب توسط جرال. دی. گرین و فب مار نوشته شده است. هر دو نویسنده به این مسئله اقرار می‌کنند که ضعف‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی این دو کشور، توانی برای آنها باقی نمی‌گذارد تا به طور جدی از ظرفیتهای خود در زمینه‌های تهدیدهای نظامی علیه همسایگان استفاده کنند. همچنین از نظر گرین، امنیت خلیج فارس بدون موافقت جامع و کامل ایران و شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس امکان‌پذیر نیست. گرین و مار معتقدند که با توجه به انزوای سیاسی ایران و عراق، آنها ابتدا ادعاهای مربوط به نقش سلطه جویانه خود در خلیج فارس را کنار خواهند گذاشت، ولی در عین حال تلاش خواهند کرد تا سلاحهای کشتار جمعی به دست آورند. این مسئله موجب می‌شود که منطقه خلیج فارس همچنان به عنوان معضلی بین المللی باقی بماند. در مورد عراق، جایگزینی رژیم صدام حسین، اگر بدون فروپاشی حکومت مرکزی و بدون تجزیه کشور صورت گیرد، ممکن است دیدگاههای ایالات متحده و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را به هم نزدیک سازد.

بخش دوم این کتاب، شامل سه مقاله است که در مورد منافع قدرتهای بزرگ در خلیج فارس بحث می‌کند. جوزف موینهان می‌نویسد: حضور دایمی سیاسی - نظامی ایالات متحده در خلیج فارس که با حمایت قاطع کنگره آن کشور همراه بوده، به خاطر آن

است که این کشور منطقه خلیج فارس را جزو منافع حیاتی خود قلمداد می‌کند. دلیل این اقدام آن است که به عنوان مثال اگر تغییری دراز مدت در عرصه انرژی جهانی رخ دهد، در این صورت زندگی آمریکایی‌ها از لحاظ دسترسی به منابع نفت و نگهداری آن دچار مخاطره خواهد شد. قابل توجه است که موپنهان پیشنهاد می‌کند که سرمایه‌گذاریهای مشترک در یک رشته از برنامه‌ها با کشورهای خلیج فارس ممکن است جایگزین نفت گردد که به عنوان دلیل اصلی تداوم منافع آمریکا در امنیت و سلامت اقتصادی این کشورها شناخته می‌شود. «رزماری هالیس» با این که اروپای غربی را به عنوان حامی امنیت آمریکا در منطقه تلقی می‌کند، در عین حال معتقد است که اروپای غربی با آمریکا، قویاً در خصوص نفت و بازار رقابت می‌کند. با این همه، برخی کشورهای اروپایی با امیال تجاری خود در ایران و عراق به دنبال تعدیل تلاشهای سازش‌ناپذیر آمریکا در حفظ انزوای بین‌المللی این دو کشور می‌باشند. رابرت. وی. بارلیسکی تأکید می‌کند که اولویتهای روسیه پس از فروپاشی شوروی عبارت از حفظ سلطه مسکو در کشورهای مستقل قفقاز و آسیای مرکزی و جمع‌آوری بدهی‌های اقماری پیشین اتحاد شوروی، از کشورهایی همچون عراق است. روسیه نگران این است که ناامنی در خلیج فارس به منطقه خزر نیز گسترش یابد، اما منافع امنیتی عمده این کشور در کشورهایی چون عراق، ایران و ترکیه است تا کشورهای شورای همکاری خلیج فارس. با توجه به اینکه تمرکز قابل توجه این کتاب بر قرن آینده است، بخش مربوط به قدرتهای بزرگ، از کاستی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است.

به این ترتیب اگر این بخش از کتاب، مباحث مربوط به قدرتهای بزرگ و مباحثی چون چگونگی تأثیر احتمالی منافع کشورهای آسیای شرقی بویژه چین و ژاپن در امنیت خلیج فارس [به عنوان تأمین‌کنندگان اسلحه (مثلاً ارسال موشکهای چین به ایران)] و به عنوان بازار مهم نفت خلیج فارس و همچنین به عنوان اعضای دائمی، فعلی یا بالقوه آینده شورای امنیت سازمان ملل که شورایی است با مسئولیت حفظ صلح بین‌المللی و مدیریت آنها را شامل می‌شد، بهتر بود.

بخش سوم مسئله تهدید اسلام انقلابی، منازعات مرزی در خلیج فارس و همچنین تأثیر کشورهای خلیج فارس بر توافق صلح اعراب - اسرائیل را مورد بحث قرار می دهد. دیوید. ای. لانگ معتقد نیست که در حال حاضر اسلام گرایی انقلابی از نظر نظامی، تهدید امنیتی عمده ای برای کشورهای خلیج فارس باشد، با این حال هشدار می دهد که این مسئله یکی از بزرگترین تهدیدهای بالقوه برای ثبات سیاسی کشورهای خلیج فارس در قرن بیست و یکم خواهد بود (ص ۱۲۲). لانگ توضیح می دهد که حمایت ایران از اقلیت شیعه در عربستان سعودی و بحرین تهدیدی است که احتمال آن کمتر از تهدید منازعه میان ارزشهای سنتی اسلامی با نفوذ سکیولاریسم غربی، رشد جوانان طبقه پایین حاشیه ای از نظر سیاسی - اقتصادی و طولانی شدن حضور نیروهای نظامی آمریکایی در منطقه نیست.

ریچارد اسکافیلد در مورد تاریخ حل و فصل منازعات مرزی منطقه ای بحث می کند و به این مسئله می پردازد که بجز مشاجرات مرزی قطر و بحرین در طول چند سال گذشته بسیاری از مسائل مرزی میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از طریق مذاکرات دو جانبه حل و فصل شده است. حل مسائل مرزی میان همسایگانی که یک طرف آن عضو شورای همکاری خلیج فارس نیست از جمله عربستان - یمن، امارات متحده عربی - ایران و کویت - عراق ممکن است با دشواریهای بیشتری مواجه شود. مسئله خاصی که برای قرن آینده باقی می ماند، این است که با درخواستهای عراق برای دسترسی بهتر به خلیج فارس و ارون رود چگونه برخورد می شود، مشکلی که عامل اصلی برخوردهای نظامی در خلیج فارس در سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱، بوده است.

«گلن رابینسون»، با تکیه بر تئوری وابستگی این گونه پیش بینی می کند که اسرائیل با در اختیار داشتن صنایع دارای تکنولوژی بالا و دسترسی به بازارهای غربی خواهد توانست با سرمایه و منابع انرژی کشورهای خلیج فارس ترکیب شود. این ترکیب به شکلی خواهد بود که نویسندگان آن را با طعنه «منطقه همکاریهای مشترک در حال

شکوفای خاورمیانه» می نامد. در این منطقه کشورهای عربی مثل مصر، اردن و فلسطینی ها نقش واسطه را بازی خواهند کرد، در حالی که باقی مانده کشورهای عربی از این نظام اقتصادی جدید، به طور حاشیه ای سود خواهند برد. رایینسون این فرض را مطرح می کند که حل مسئله اعراب - اسرائیل منجر به یک نوع شکوفایی و امنیت منطقه ای خواهد شد. وی در پایان این سؤال را مطرح می کند که آیا چنین همکاری اقتصادی میان اسرائیل و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس می تواند به همکاریهای سیاسی - نظامی ارتقا یابد، به نحوی که دولت اسرائیل آشکارا یا ضمنی با توسل بدان از تجاوز احتمالی ایران و عراق به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس جلوگیری کند؟ مطمئناً این سؤال جای تأمل و تعمق دارد.

چارلز دوران، پژوهشگر دیگری است که به بحث در باره امکان پذیرش استراتژی همگرایی منطقه ای توسط کشورهای خلیج فارس با اهداف اقتصادی می پردازد. او به این مسئله اشاره می کند که برای تحقق این همگرایی، دولتهای عضو باید کنترل خود را بر روی سرمایه های بخش خصوصی و همچنین صنایع تکمیلی صادراتی که اساساً مبانی صادراتی دارند، کاهش دهند. با این همه، او این مسئله را مطرح نمی کند که چگونه این کشورها که عمدتاً بر منابع غنی نفت متکی هستند، می توانند به چنین اقدامی مبادرت ورزند؟ چیل کریستال با تکیه بر تحقیقاتی که در مورد پویایی سیاسی در کویت و قطر انجام شده، هشدار می دهد و می گوید ممکن است به خاطر تلاش برخی گروههای اجتماعی که خواستار دخالت در سیاست خارجی این کشورها هستند و یا فشار سایر گروههای اجتماعی بر این گونه رژیمها، امنیت خلیج فارس به مخاطره افتد و بازیگران خارجی را برای مداخله در خلیج فارس تشویق کند.

با این حال او می گوید که امنیت سیاسی منطقه بیشتر به خاطر عدم توسعه سیاسی توسط دولتها در خطر است تا این گونه گروههای اجتماعی مخالف. میخائل بونین با تحلیل عواملی که در رشد سریع جمعیت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس دخالت دارند، تأکید می کند که با نرخ رشد فعلی، این تعداد جمعیت می تواند در اواسط

قرن آینده در مقایسه با ۱۷,۵ میلیون نفر سال ۱۹۹۵، به حدود ۱۰۰ میلیون نفر بالغ شود. و می افزاید، نیروی کار کارگران مهاجری که سه چهارم نیروی کار این کشورها را تشکیل می دهند، برای شکوفایی این کشورها ضروری و حیاتی است. وی و یک جامعه شناس اهل عربستان سعودی به نام عیانی هر دو در یک مقایسه جداگانه، مشکلات ناشی از فقدان یک سیاست جمعیتی ملی و فقدان شرایط قابل قبول کاری برای افراد بومی را مورد بررسی قرار داده اند. آنها اذعان می نمایند که عوامل مذکور به اضافه فقدان انگیزه کار در میان اعراب خلیج فارس که در حال حاضر به دریافت یارانه عادت کرده اند، و وارد نشدن زنان به فرایند کار و تولید، مشکلات جدی برای کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس پدید خواهند آورد. با توجه به این که این مقالات توسط مرکز پژوهش و مطالعات استراتژیک امارات متحده عربی تهیه شده، طبیعی است که خوانندگان عرب را بیشتر مد نظر داشته است. در حقیقت بسیاری از نویسندگان، نسخه های خاصی برای استراتژی و سیاستهای کشورهای خلیج فارس تجویز می کنند که تهدیدهای واقعی یا بالقوه مربوط به امنیت خلیج فارس را در بر می گیرد. در میان تمام توصیه های عنوان شده نیاز به تسریع در روند بلوک بندیهای منطقه ای در سطح خلیج فارس را که البته ایران و عراق را نیز در بر می گیرد، مد نظر داشته است. در این بلوک بندیها زمینه های امنیتی، مسائل مرزی و همگرایی اقتصادی بیشتر مدنظر است. با این همه اتخاذ تصمیمات اقتصادی، شناخت بیشتر دولت و اعتماد به آن و اجتناب از بازیهای نفع طلبانه نخبگان حاکم، تحکیم نهادهای سنتی یا ایجاد نهادهای جدید برای مشارکت عمومی، بویژه در زمینه جهت گیریهای تازه و یا مجادله برانگیز در مورد سیاست خارجی یا اقتصادی نیز مورد بحث قرار گرفته است. همچنین در این نوشته ها به نگرانیهای واقعی و تشویق های دولت در مورد تنظیم خانواده، نقش رو به گسترش اقتصادی - سیاسی زنان، بازیابی مجدد برنامه های آموزشی به منظور متناسب ساختن آن با نیازهای واقعی این کشورها، نیز اشاره شده است. در این میان به نظر آمریکایی هایی که مسائل مربوط به خلیج فارس را در طول دهه گذشته از نزدیک دنبال کرده اند، بسیاری از این بحثها و موضوعات بدیهی

تلقی خواهد شد. با این حال دیدگاههایی غیر عادی نیز وجود دارد، اگر چه برخی در مقابل پیشنهادهای آقای موینهان عقیده دارند که سرمایه گذاری بخش خصوصی آمریکا در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس ممکن است بهانه ای در اختیار ایالات متحده قرار دهد تا براساس آن، حضور خود را در منطقه توجیه کند. در این صورت این مسئله با موردی که اکنون تحت عنوان حفظ امنیت خلیج فارس به بهانه نفت، موجب حضور آمریکا شده، قابل مقایسه خواهد بود. در صورت تحقق چنین دیدگاهی، سیاستگذاری ایالت متحده، متوجه ایجاد نظام جدید امنیتی منطقه ای خواهد بود که ایران و عراق را نیز در بر بگیرد. این نگرش درستی در مقابل سیاست خارجی دولت کلینتون در زمینه مهار دوگانه است که هدف آن مهار این کشورها از نظر سیاسی و اقتصادی است. این امر در صورتی محقق می شود که ایران دست به یک حرکت دوستانه زده تا روابط بهتری با سعودیها و سایر کشورهایی که به این کشور بدبین هستند، داشته باشد. بی میلی آشکار بسیاری از کشورهای عرب در تأیید تهدیدات اخیر ایالات متحده برای بمباران عراق، نشان دهنده احساسات مخالف فزاینده ای است که در سطح مردم و در میان متحدین طوفان صحرا که می گویند سیاست ما در مورد عراق بسیار احساسی شده، وجود دارد. آنچنان که گزارش شده است، در میان دولتهای عرب بجز کویت این احساس وجود دارد. البته دلیل این مسئله، نشان دادن ژست بشر دوستانه نسبت به بغداد نیست، بلکه این کشورها تحت فشارهای داخلی قرار دارند. همچنین آنها از این مسئله وحشت دارند که حضور گسترده تر ایالات متحده ممکن است به بی ثباتی هر چه بیشتر منطقه کمک کند.

نظراعراب خلیج فارس در این مورد، توسط یک حقوقدان عرب یعنی ابوعزیز حمد در نشریه واشنگتن پست در ۲۰ مارس ۱۹۹۸ تشریح گردیده است. وی می گوید، این مسئله که برجسته کردن حضور ارتش آمریکا در خلیج فارس مهار تهدیدهای ایران و عراق عنوان می شود، ضروری است؛ در حالی که بعضی از نویسندگان دیگر به نقشی که این نیروها در مقابله با اسلام گرایان و مخالفان ملی دولتهای خلیج فارس ایفا می کنند،

چندان اهمیتی نمی دهند. با این حال در طولانی مدت، حضور نیروهای آمریکایی ثبات و امنیت منطقه را تهدید می کند. این حضور که به منظور جلوگیری از تجاوز عراق و به منظور تضمین اجرای قطعنامه های سازمان ملل در مورد عراق، قلمداد می شود، موجب تشدید تنش در منطقه خواهد شد. به همین منظور، کشورهای منطقه به منظور رسیدن به صلح و ثبات در منطقه، باید از ایجاد تنش میان خویش، خودداری کنند. به این ترتیب، دیدگاه حمد در واقع یک دیدگاه امنیتی است.

۲. خلیج فارس در یک هزاره:

دومین کتاب مورد نقد تحت عنوان خلیج فارس در یک هزاره، حاوی مقالاتی در باره مسائل سیاسی، اقتصادی، امنیتی و مذهبی است که توسط گری. جی. سیک و لورنس جی. پوتر ویراستاری و در ۱۹۹۷ در ۳۵۶ صفحه چاپ شده است. نقد این کتاب توسط «راد الکباری» تحلیلگر خاورمیانه در شهر آن آرپور ایالت میشیگان صورت گرفته است.

از جمله اهداف این کتاب که دیدگاههای متخصصان غربی و بومی خلیج فارس را گردآوری کرده، توجه دقیق به مسائل مختلف کشورهای حاشیه این خلیج بوده است. مجموعه ۱۲ مقاله (که به سفارش دانشگاه کلمبیا در ۹۵-۱۹۹۴ تحت عنوان پروژه خلیج ۲۰۰۰ برگزار شد) به عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی که کشورهای خلیج فارس از آنها متأثرند و در عین حال، احتمالاً تعیین کننده ثبات این کشورها در آینده هستند، معطوف است.

مقدمه کتاب این مسئله را بیان می کند که کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، کشورهایی در حال گذار هستند، ولی همان طور که گری سیک در فصل آغازین بیان می کند، عمدتاً توجه مردم به عوامل اقتصادی معطوف است.

تحلیلی که آقای سیک ارائه می دهد، مقوله ای عام برای تحلیلگران خلیج فارس و مورد پذیرش آنهاست و آن مقوله این است که کاهش درآمدهای نفتی همراه با تغییرات

جمعیتی، بی‌نظمی‌های ساختاری را تشدید خواهد کرد به نحوی که به تدریج ساختارهای اقتصادی و سیاسی موجود را غیر قابل بقا می‌کند. برای غلبه بر این بحرانها، این کشورها به اصلاحات اقتصادی و تغییرات سیاسی نیاز دارند تا بتوانند کارایی نظام دولتی و مشارکت توده مردم را در سیاست افزایش دهند. سیک معتقد است که قصور و کوتاهی در ایجاد تغییر در نظامهای پاتریمونیال، ثبات این کشورها و بقای رژیم‌های آن را با تهدید جدی مواجه خواهد ساخت.

جنگ ۱۹۹۱، در بسیاری از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس این بحران در حال ظهور را تشدید کرد. بویژه آنکه امنیت اقتصادی این کشورها مورد چالش قرار گرفت و نتیجه این برخوردها و بحرانها، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر موقعیت جغرافیای سیاسی در منطقه گذاشت. ریچارد. ک. رمن و آر ویلیام آیرس، به درستی ادعا کرده‌اند که تحرکات منطقه‌ای پس از جنگ، تعیین‌کننده اصلی جغرافیای سیاسی منطقه است. با پذیرش این فرض سه وجهی، این بحث از سوی آنها مطرح می‌شود که تحرکات منطقه‌ای از طریق مواجهه ایالات متحده، اسرائیل و شورای همکاری خلیج فارس از یک سو و عراق و ایران از سوی دیگر تعیین می‌شوند. نویسندگان آشکارا به پیچیدگی روابط درونی موجود هم‌میان این کشورها و هم‌درون این دو گروه اذعان دارند. در این مورد آنها یک مطالعه موردی را نشان داده و با تأکید خاصی بر مواجهه میان واشنگتن-تهران، ادامه می‌دهند که برقراری ثبات داخلی در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به تنهایی هدف نیست، بلکه ترس ایالات متحده این است که تغییر رژیم‌های موجود می‌تواند تعادل منطقه‌ای را به نفع ایران و تا حدود کمتری عراق تغییر دهد.

مسئله امنیت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس توسط آقای اف گئورکی گاوس به تفصیل تشریح شده است. وی قویاً استدلال می‌کند که امنیت رژیم‌های منطقه، بیش از آنکه ناشی از حفظ آن از تهدیدهای نظامی خارجی باشد، متأثر از تصمیم‌گیری‌های درون دولتهاست. تحت چنین شرایطی، تأمین ثبات سیاسی داخلی مسئله‌ای حیاتی است. با توجه به کاهش ظرفیتهای اقتصادی کشورهای خلیج فارس،

گاوس عقیده دارد که، کلید حل این مناقشات در توزیع مناسبتر امکانات اقتصادی موجود، و همچنین مشارکت گسترده تر مردم در امور سیاسی است. بسیاری از دولتهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در چند سال گذشته، اصلاحات اقتصادی انجام داده اند، اما کاهش درآمدهای نفتی در ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ قلمرو چنین اصلاحاتی را محدود کرده ضمن آنکه اصولاً بیشتر این رژیم ها تمایل کمتری به ایجاد تغییرات اساسی دارند. با این همه، اگر ارزیابی های بل اس. جی استیونس در مورد بازار نفت درست باشد، در این حالت این رژیم ها در کوتاه مدت شانس بسیار کمتری در ایجاد اصلاحات خواهند داشت.

علاوه بر این، نویسندگان می کنند که این جوامع در اثر کاهش قیمت نفت، کاهش رونق اقتصادی در سایر کالاهای بازار را نیز تجربه خواهند کرد. نکته ای که نویسندگان به آن نمی پردازد، این است که قیمتها براساس استدلال موجود باز هم کاهش خواهند یافت.

با بررسی چشم انداز درآمدها، این نتیجه حاصل می شود که احتمالاً ثبات سیاسی و همچنین ثبات اقتصادی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با مخاطره روبرو خواهد شد.

کریم پاکروان عنوان می کند که یکی از راههای اصلاحات اقتصادی که تأکید زیادی در مورد آن در گذشته وجود داشته، خصوصی سازی است. وی با استفاده از بحث موردی ایران و عربستان معتقد است که برخی از این موانع به ساختار سیاسی جوامع آنها بر می گردد و می گوید که اگر این دولتها می خواهند که استراتژی رشد اقتصادی بازده مطلوبی داشته باشد، باید برموانعی که می تواند بر سر راه خصوصی سازی قرار گیرد، فایق آیند. پاکروان می گوید، علی رغم موانع مذکور، خصوصی سازی در خلیج فارس غیر قابل برگشت بوده و تشدید نیز خواهد شد. با این همه، نویسندگان برای اینکه دیدگاههای خود را به اثبات برساند، تلاش چندانی نمی کند. زیرا اگر چه توسعه اقتصادی ممکن است کلید ثبات اقتصادی آینده خلیج فارس باشد، اما در عین حال روشن است که

منطقه با مسائل و مشکلات سیاسی متعددی روبرو خواهد شد.

یکی دیگر از مشکلات موجود، بحثها و مشاجرات مرزی میان کشورهای خلیج فارس است. موضوعی که ریچارد اسکافیلد به صورت جالبی بدان پرداخته است. او ادعان می کند که تشدید عملیات مربوط به اکتشاف نفت به منظور افزایش تولید، تلاش های اقتصادی در سطح ملی و از طرف دیگر بیداری همگانی در سطح منطقه، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را تشویق کرده است که نسبت به حل و فصل مناقشات مرزی اقدام نمایند. با این حال نمی توان ادعا کرد که این شیوه آشتی جویانه در میان اعراب خلیج فارس، در مشاجرات اعراب و ایران نیز جای خود را باز کرده است. همچنین مسئله دسترسی عراق به خلیج فارس به طور رضایت بخشی حل نشده است.

به نظر اسکافیلد بالاترین امید برای ثبات در این منطقه، همگرایی اقتصادی منطقه ای یا هماهنگ سازی در شمال خلیج فارس در غلبه بر موانع به وجود آورنده مشکلات میان دولتی و حل و فصل آنهاست. در مورد قیام بحرین، مونی را. آ. فخر و استدلال می کند که اساس و پایه آشوبها، مسائل اقتصادی از جمله بیکاری و امتناع دولت برای پذیرفتن تقاضاهای عمومی برای مشارکت سیاسی وسیع تر هستند. موضوعاتی که ثبات را در سایر کشورهای خلیج فارس نیز تهدید می کند. تهران ممکن است نفوذ غیر مستقیمی روی جمعیت جزیره که اکثریت آن شیعه هستند داشته باشد، اما فخر و استدلال می کند که هیچ دلیل و شاهی برای کمک های مادی و تشکیلاتی ایران به این اعتراضات وجود ندارد.

ایران یا به طور اخص توانایی های نظامی آن، موضوع مطالعه آنتونی اچ کردزمن می باشد. در این فصل فهرست مفصلی از نیروها و تدارکات ایران ارائه می شود و استراتژی های بالقوه ای را که ممکن است ایران اتخاذ نماید فهرست وار بیان می کند. با این حال، این بحث فاقد هر گونه تحلیل منطقی از انگیزه های سیاسی حال و آینده تهران می باشد. کردزمن در جمله نخستین خود به سادگی اظهار می دارد که ایران کشمکش های جدی بالقوه ای را برای امنیت خلیج فارس و جریان نفت ایجاد می کند.

هیچ فرضی در باره اینکه توانایی های نظامی ایران چه اهدافی را برای این کشور در نظر گرفته است، وجود ندارد.

مذهب، موضوع بحث نهایی دو فصل خیلی متفاوت است. فرانک ای و وگل چارچوبی را برای تحلیل حقوقی حکمرانی اسلام در کشورهای خلیج فارس بنیان می گذارند. وگل استدلال می کند که شکست رژیم های مسلمان برای بنا نهادن تشکیلات سیاسی بر بنیان های اسلامی قابل قبول به شکست عمومی و اعتراض سیاسی منجر شده است. او با استفاده از چارچوب خود، اصلاحات قابل حصولی از قوانین اسلامی را پیشنهاد می کند که برای رویارویی با چالش هایی که از طریق گسترش آرمانهای سیاسی غربی مطرح شده اند، ضروری است. علاوه بر این، وگل از طریق تبیین نظام های حقوقی ایران و عربستان سعودی راههایی را پیشنهاد می کند که در آن دولت های خلیج فارس ممکن است مشروعیت شان را از طریق ابزارهای اسلامی افزایش دهند.

روی. پی. متحده و مائون قمدی در مقالاتشان در مورد جنبش های اسلامی رهیافت های تا حدی متفاوت اتخاذ می کنند. آنها یادآوری می کنند که بیداری مذهبی اسلامی، بر خلاف مفهوم مشترک غربی آن گروه های متفاوتی را در طی دو دهه اخیر مطرح ساخته است. در حالی که این گروهها ممکن است به یک آرمان عمومی مشترک عقیده داشته باشند. گروههای اسلامی تحت تأثیر میراثهای فرهنگی، تاریخی و سیاسی کشورهایی که در آن عمل می کنند، قرار دارند. نویسندگان با در نظر گرفتن ایران به عنوان مثال نشان می دهند که چگونه این تأثیرات ممکن است حدی از عمل گرایی را به دولت اسلامی تحمیل کرده باشد. علاوه بر این با به کار بردن یک برآورد منطقه ای وسیع تر آنها می گویند، ورود گروههای اسلامی در نظام سیاسی، ثابت کرده است که وجود راه موفقی از شمول چالشی که آنها مطرح می کنند سبب می شود که مورد بحث خود را تعدیل کنند. موضوعات ارائه شده در این کتاب حاوی اشارات و دلالت های بعدی آنها است که در آخرین فصل کتاب توسط انور. ام. گارماش مورد بحث قرار گرفته است.

وی صریحاً توسعه‌ای را که کشورهای خلیج فارس در پیش گرفته‌اند، مشخص می‌کند. با این وجود بنابه پیش‌بینی‌های او اگر در مجادلات جاری همانند نگرانیهای امنیتی، بیش از حد به مناقشات سرزمینی و نیاز به مشارکت توده مردم، تأکید شود، عدم ثبات سیاسی را موجب خواهند شد که این پیش‌بینی‌ها نمی‌تواند قابل اعتماد باشد.

نتایجی که وی به آن دست یافته، نتایجی است که بسیاری از نویسندگان پیشین نیز بدان رسیده‌اند و آن عبارت است از این که فقط از طریق همکاریهای معنی‌دار منطقه‌ای فراگیر است که می‌توان آینده منطقه را تغییر داد.

۳- ائتلاف، اجبار و مصالحه: دیپلماسی بحرانهای خلیج فارس

۱۹۹۱-۱۹۹۰، نوشته گوردون. اس. براون. واشنگتن دی. سی، مؤسسه مطالعات دیپلماتیک ۱۹۹۷، ۱۰۴ صفحه، کتابشناسی منتخب.

فرسایش ائتلاف ناشی از جنگ خلیج فارس و پیشگویی مداوم در مورد فروپاشی قریب الوقوع آن، این مطالعه را از لحاظ ساخت و بنیان اولیه خود سودمند جلوه‌گر می‌سازد. براون، دیپلمات سابق ایالات متحده و مشاور نورمن شوارتسکف در طول جنگ خلیج فارس، با بیان این مطلب که تا چه اندازه شکل‌گیری این ائتلاف مشکل بود، تا چه حدی ائتلاف متحدین شکننده بود و اینکه تا چه اندازه منافع اعضای متفاوت شرکت‌کننده در ائتلاف از همان ابتدا با یکدیگر تفاوت داشت، واقعیت‌هایی از ائتلاف موجود در جنگ خلیج فارس علیه عراق را بیان می‌کند. با این حال وی اذعان می‌کند که حمایت بین‌المللی از اهداف سیاسی ایالات متحده در سطح بین‌المللی وجود دارد و تشریح مورد مذکور راهنمایی برای آموزش دیپلماسی در مورد شناخت مهارتها و موانعی است که به چگونگی گسترش حمایت بین‌المللی از اهداف سیاسی ایالات متحده در سطح بین‌المللی مربوط می‌گردد.

دیپلماتها و اندیشمندانی که مسائل منطقه را مورد مطالعه قرار می‌دهند، نباید منتظر یافتن اطلاعات جدیدی در مورد خود بحران خلیج فارس بوده یا تفکر تجدید

نظر طلبانه ای در مورد اهداف و خواسته های ایالات متحده داشته باشند. با این حال در قالب اهداف محدود این کتاب، این اهداف به خوبی بیان شده اند. براون با در نظر گرفتن مذاکراتی که با افراد اجرایی و دیپلماتهای ارشد ایالات متحده به عمل آورده و همچنین خاطرات منتشر شده و مذاکرات کنگره در این مورد، خواننده را با مراحل مختلف دیپلماسی ایالات متحده آشنا می کند. این مطالعات عمدتاً از ۲ اوت ۱۹۹۰ تا قطعنامه های مارس ۱۹۹۱ شورای امنیت را در بر می گیرد. او در ضمن این مطالعه، اطلاعات و نتایج جالب و همچنین درسهایی قابل تأمل ارائه می کند. براون مانند دیگران درمی یابد که تجاوز عراق به کویت، این کشور و جامعه بین المللی را در تعجب و حیرت فرو برد. بسیاری از شاهدان این گونه فکر می کردند که مشاجرات تند میان کویت و عراق بر سر مسائل متعدد از طریق دریافت کمکهای بیشتری توسط عراق از کویت فروکش خواهد کرد، اما او به دقت خاطرنشان می کند که عراق با زیرکی خاص سعی کرد در خواسته های نامشروع خود را مشروع جلوه داده و برخی از کشورهای عربی دوست را با خود همگام سازد. صدام حسین همچنین سعی کرد افکار عمومی کشورهای عرب را علیه گفتگوهای روند سازش میان اعراب و اسرائیل برانگیخته و حرکت ضد اسرائیلی و ضد آمریکایی دیگری را در افکار عمومی مردم منطقه به وجود آورد. این طرز تفکر سبب آن شد که این کشور به جای حل مسائل مرزی و مالی خود با کویت از طریق راه حل های مسالمت آمیز، آن کشور را اشغال کند تا بتواند توان اقتصادی خود را افزایش دهد. این اقدام، اشتباهی سهمگین بود که صدام حسین مرتکب شد و گستردگی این حرکت بود که زمینه مداخله ایالات متحده و جامعه جهانی را موجب شد.

کتاب نشان می دهد که چگونه حوادث مربوطه به هفته اول تجاوز عراق به کویت سبب شد تا جنبه های دیپلماتیک مشکل مذکور، کارایی خود را از دست بدهند. بوش این ادعای عراق را که ایالات متحده از دارایی های بلوکه شده و محدودیت های تجاری عراق سود می برد، تکذیب کرد. تکذیب ادعای عراق توسط بوش با تأیید هم پیمانان آمریکا روبرو شد.

براون برای ملاقات تاجر و بوش در اوایل بحران مانند دیگر متخصصان خاورمیانه اهمیت خاصی قایل است، چرا که این دو کشور معتقد بودند که نه تنها انگلستان و آمریکا، بلکه همه دنیا در مقابل تجاوز عراق به کویت قرار گرفته است.

در ۶ اوت، شورای امنیت سازمان ملل متحد، قطعنامه ۶۶۱ خود را در مورد تحریم عراق صادر کرد. برخی امیدوار بودند که این تحریم منجر به خروج عراق از کویت گردد. اما این قطعنامه پیامدی معکوس داشت، زیرا صدام حسین با شدت بخشیدن به مسائل امنیتی در کویت واکنش نشان داد. این کشور نه تنها از کویت خارج نشد، بلکه بالحق آن به عراق، غریبه‌ها را در عراق به گروگان گرفت و علیه مخالفان عرب خود جنگ مقدسی را به راه انداخت. تفکری که در حال حاضر نیز از طرف عراق عنوان می‌شود. از جمله موضوعات مهم دیگری که در کتاب عنوان شده، میزان شکنندگی ائتلاف و تنوع شرکت کنندگان در ائتلاف است. براون می‌نویسد ایجاد هماهنگی میان اعضای شرکت کننده در ائتلاف، مسئله ساده‌ای نبود، ضمن اینکه ایالات متحده تمام تلاش خود را به کار برد تا شوروی را از بحران مذکور دور نگهدارد. این در حالی بود که پریماکف می‌خواست قرار دادی با عراق امضا کرده و رقیب خود را از قضیه دور نگهدارد و شوارد نادره مأموریت داشت که این وظیفه را به انجام رساند.

در این میان، فرانسه نیز می‌خواست نقش قابل ملاحظه‌ای در این بحران داشته باشد، و این ادعا را از طریق دیپلماسی تلفنی میان بوش و میتران به انجام رساند. نقطه ضعف ایالات متحده در این مورد، ارتباط تنگاتنگ این کشور با اسرائیل و منازعات اعراب و اسرائیل بود که صدام حسین از این نقطه ضعف به خوبی استفاده کرد. با این همه، خطوطی که ائتلاف را ایجاد کرد، بسیار گسترده بود، به نحوی که همه اعضای شرکت کننده در ائتلاف را راضی می‌کرد.

با گذشت زمان و تصویب و صدور قطعنامه‌های مختلف، پیوستگی میان اعضای شرکت کننده در ائتلاف افزایش یافت و آنان امنیت خاطر بیشتری احساس کرده و حمله به عراق را موفقیت آمیز ارزیابی کردند.

یکی از نقاط قوت تحلیل براون در این است که این ارتباط دیپلماتیک را در بالاترین سطح خود نشان می‌دهد، همان ویژگی‌هایی که امروزه نیز مطرح است. اکنون به نظر می‌آید این ائتلاف تقریباً از میان رفته است و تصمیمات اتخاذ شده براساس شرایط خاص، انگیزه‌های متفاوت و دیدگاه‌های مختلف و در عین حال استراتژیک به عمل می‌آید.

به هر حال آنچه که باعث شد تاکتیک‌های عراق کارایی خود را دست بدهند، همانا اجماع گسترده اعضای شرکت کننده در ائتلاف مبنی بر استفاده از ابزار اجبار در مقابل سازش بوده است. در عین حال به نظر می‌رسد که نگهداری و حفظ ائتلاف، امروزه در مقایسه با زمان آغاز بحران، سخت‌تر شده و در این فرایند تعدادی از اعضا استراتژی جداگانه‌ای را به کار گرفته‌اند. با این حال نباید فراموش کرد که تحت شرایط جنگی، حفظ ائتلاف یکی از نگرانی‌های اصلی و مداوم بوده است.

دومین بخش کتاب، به مسئله سخت‌گیری‌های بغداد و نتایجی که ناشی از این موضع‌گیری است، بر می‌گردد. این اقدام عراق موجب گردید که کانون تصمیم‌گیری به عهده کسانی باشد که بیشتر تمایل به اقدامات مجبور کننده داشتند تا آنها که خواستار مصالحه بودند. به این ترتیب تلاش‌های تعدادی از کشورهای که خواستار مصالحه در برابر عراق و استفاده از اقدامات دیپلماتیک بودند، خنثی شد و جالب اینکه براون نشان می‌دهد که قطعنامه ۶۶۰ راه را برای بعضی از راه‌های قابل انعطاف باز گذاشت، چرا که اولاً این قطعنامه خواستار خروج و در عین حال مذاکره میان اعضا برای حل این بحران شد و فضا را برای میانجیگری اتحادیه عرب باز گذاشت. با این همه، در ملاقات سوم اوت وزرای خارجه اتحادیه عرب ۱۴ کشور از ۲۲ کشور به محکومیت عراق رأی داده و خواستار خروج فوری عراق از کویت شدند که این اقدام، با واکنش تند عراق مواجه شد. به این ترتیب شکافی میان مقامات عرب به وجود آمد ولی در دومین رأی‌گیری این تصمیم از سوی اتحادیه عرب تأیید شد. این اقدام اتحادیه عرب درها را به روی اقدامات هماهنگ اعراب در مقابل بحران بست.

علی‌رغم این سرآغاز غیر مصالحه‌جویانه، بسیاری از دولتها چه در اروپا و چه در

دنیای عرب هنوز امیدوار بودند که بحران را از طریق دیپلماسی حل کنند، ولی مقاومت عراق و عدم خروج از کویت به تلاشهای دیپلماتیک برای حل بحران پایان داد.

از نظر براون، تعداد کشورهای شرکت کننده در ائتلاف و اهمیت کشورهای شرکت کننده در آن ممکن است در به هدر رفتن نیروی لازم برای استفاده از راههای دیپلماتیک برای حل بحران کمک کرده باشد. در مقابل با گذشت زمان، توانایی عراق برای به تعویق انداختن بحرانها، خشم اعضای شرکت کننده در ائتلاف را برانگیخت و کاسه صبر آنها را لبریز کرد. در ۱۸ اکتبر در تظاهرات فلسطینی ها در قدس که توسط نیروهای اسرائیلی در هم کوبیده شد ۲۲ فلسطینی کشته شدند. سازمان ملل با صدور قطعنامه ای در محکومیت اسرائیل به این اقدام اسرائیل واکنش نشان داد، این قطعنامه به صورت تهدیدی برای از هم گسستن ائتلاف جلوه گر شد. از این لحظه به بعد، بی تابي واشنگتن و کشورهای عضو ائتلاف برای پایان دادن سریع بحران آغاز شد، زیرا این ترس وجودداشت که حوادث دیگری نیز به وجود آمده و ائتلاف را با مشکل مواجه سازد.

براون چنین می اندیشد که اگر صدام حسین بویژه در مرحله اولیه بحران از خود انعطاف پذیری نشان می داد، می توانست نقاط ضعف ائتلاف را مورد بررسی قرار داده و حداقل می توانست به نفع عراق به موفقیت هایی دست پیدا کند. در عین حال براون یکی از عمده ترین نقاط ضعف استراتژی ائتلاف را فقدان برنامه ریزی برای حل این منازعه دانسته است. او در این زمینه می افزاید قطعنامه هایی که برای ایجاد هماهنگی میان اعضای ائتلاف مطرح شده بود، بیشتر به منظور فشار بر عراق برای خروج از کویت بود، اما این قطعنامه ها نمی توانست برای پس از جنگ، برنامه ویژه ای داشته باشد. همچنین تضادهایی که در میان خود کشورهای عضو ائتلاف وجود داشت به مشکلات می افزود.

به هر حال سرعت پیروزی نظامی و آتش بس بسیار عجولانه در آخرین لحظه، به این مباحثات پایان داد. نتیجه این شده است که امروزه شاهد مبارزه ای مداوم با صدام حسین به جای حل قطعی مسئله هستیم. یکی از دلایلی که این کتاب را با اهمیت می سازد این است که براون به مسائلی می پردازد که ارزش تفکر و اندیشه کردن در مورد

آنها وجود دارد. وی سؤالاتی را در این زمینه مطرح می‌سازد: اول، آیا در هر نقطه از بحران امکان آن وجود داشت که اعضای ائتلاف به جای اینکه به جنگ متوسل شوند، به نتایج رضایت بخش دیگری می‌رسیدند؟ اگر چه شواهد اندکی در این مورد وجود دارد که اعضای ائتلاف می‌توانستند به غیر از جنگ راه دیگری را اتخاذ کنند، با این همه براون معتقد است که در این مورد تحقیق و بررسی لازم صورت نگرفته است.

دوم، آیا هزینه همبستگی اعضای ائتلاف بیشتر از سودی که آنان به دست آورده‌اند، نیست؟ پاسخ براون به این سؤال مثبت است. صرف نظر از این انتقادات، نتیجه‌گیری نویسنده این است که مشکل است بحث کنیم که آیا دیپلماسی آمریکا در جمع کردن یک ائتلاف بزرگ بین‌المللی موفق بوده یا نه، و یا اینکه آمریکا به اهداف مورد نظر خود دست یافته یا نه؟ همچنین مشکل است بحث کنیم که آیا آمریکایی‌ها توانستند دیگر کشورها را متقاعد سازند که هزینه بیشتری را در این بحران متقبل شوند یا نه؟ به هر حال آنچه مسلم است، این است که آنها انعطاف‌پذیری خود را در مقابل بحران از دست داده بودند. □